بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین

و صلی الله علیه و علی آله الطاهرین و لعنت الله علی اعدائهم اجمعین

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

«ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ خالِقُ كُلِّ شَيْ‌ءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلى‌ كُلِّ شَيْ‌ءٍ وَكِيلٌ»[[1]](#footnote-1)

(آری، این است پروردگار شما! هیچ معبودی جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز است؛ او را بپرستید و او نگهبان و مدّبر همه موجودات است.

 ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ؛ کلمه‌ی ذلِکُم اشاره می‌کند به همون قدرت مدبره‌ای که در عالم تدبیر میکند و در آیات گذشته مظاهر قدرت او و مظاهر علم و حکمت او در کائنات و ممکنات نشان داده شده که آیات قبل ترجمه این شد که «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ» که این آثار صنع، چون گفتیم که سوره مبارکه انعام، قسمت عمده‌ی آیاتش راجع به مسائل توحیدی‌ست، راجع به آثار صنع، دعوت می‌کند به تفکر در آثار صنع به منظور معرفت بیشتر نسبت به مبدأ هستی و مبارزه‌ی با شرک، که شرک ام‌الفساده و منبع همه‌ی انحطاط‌هاست و توحید هم که ریشه‌ی اصلی همه‌ی کمالاته. به همین جهت آیات شریفه، قسمت‌های زیادی از مظاهر قدرت و حکمت و علم خدا را نشان داد که خداوند فالق الحبه. اون قدرتی که دانه ها را می‌شکافد، هسته را می‌شکافد، اون قدرتی که مرده از زنده به وجود می‌آورد، زنده از مرده تولید می‌کند، اونی که سپیده‌ی صبح را از گریبان ظلمت شب بیرون می‌کشد، شمس و قمر را وسیله‌ی حسبان و حساب قرار داده است.

به همان آیات بعد هم که دیگه وارد نشدیم؛ چون از اول هم بنا بود که به طور منتخب آیاتی رو ترجمه می‌کنیم و به طور گذرا عبور می‌کنیم. تا به اینجا رسیدیم که صدمین آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ است، این‌جور نبود که تمام آیات ترجمه شده باشه، به طور منتخب آیاتی ترجمه می‌شد. که آیات قبل هم رد شدیم ازش. یعنی خب وارد می‌شدیم خب طول می‌کشید و همین مقدار «ذلِكُمُ اللَّهُ» اشاره می‌کند به همون قدرتی که تدبیر می کند؛ اون قدرتی که آثار علم و حکمت او در این آیینه‌ی وجود کائنات نشون داده می‌شود، او ذات مقدس الله است. یعنی هست یک اداره‌ای که تدبیر می‌کند، می‌چرخاند، اراده‌ای که اداره میکند، تدبیر میکند. او الله، «ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ خالِقُ كُلِّ شَيْ‌ءٍ» که در این جمله سه مطلب را ردیف هم قرار می دهد؛ یکی مسئله‌ی خالقیت، بعد مسئله‌ی ربوبیت، و بعد مسئله‌ی الوهیت . یعنی این سه تا ملازم یکدیگرند.

 مگر شما نمی‌خواهید عبادت کنید؟ چون عبادت این لازمه‌ی طبیعت انسانه؛ نیازمنده، هر نیازمندی خودش را فطرتاً موظف می‌داند به عرض حاجت در مقابل اونی که بهش نیاز دارد. این طبیعیه، هر نیازمندی خودش را موظف به کرنش در مقابل محتاج الیه‌ش می‌داند، به اونی که احتیاج دارد و انسان احساس نیاز می‌کند در وجود خودش احساس نیاز می‌کند، می‌بیند که نیازمنده. همین نیروهایی که دارد در اختیار خودش نیست، باید براش نگه دارند. اونی که بهش داده است، می‌تواند ازش بگیره و نیاز دارد به این‌که پیش او تذلل کند، کرنش کند که او نگه بدارد. این انسان به هوا که محتاجه، خب هوا که در اختیارش نیست؛ اون کسی که در اختیار اوست، کرنش می‌کند پیش او تا این‌که این هوا را براش نگه دارد. این بینایی، گویایی، شنوایی، عقل، هوش، همه‌ی این‌ها که نیاز به این‌ها دارد، در اختیار خودش نیست. احساس می‌کند به یک موجودی نیازمنده که او مُهَیمِن بر این وجود خودش و تبعات وجودی او است. این نیاز احساس می‌کند و همین احساس نیازه که انسان را به بت‌پرستی می‌کشد؛ چون بت‌پرستی از طبیعت انسان می‌جوشد، این امری طبیعیه. یعنی احتیاج دارد به اون کسی که می‌پندارد که حافظ او است؛ منتها خطای در تطبیق می‌کنه، خیال می‌کند اونی که در وجود این، در حیات این موثره، مثلاً ماه است یا خورشیده، یا مثلاً آب و دریاست، کوهه، یا فرعونه یا نمروده؛ مثلاً دنبال این‌ها می‌رود. بت پرستی نشأت گرفته است از همون نیاز طبیعی انسان. انبیاء آمده‌اند برای همین که نشان بدهند اونی که باید انسان در مقابل اوکرنش کنند، اینا نیستند، زمین نیست، آسمان نیست، ماه نیست، خورشید نیست، ستاره نیست، گاو نیست، گوساله نیست، فرعون نیست، نمرود، اینا نیستند. «ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُم» الله را نشان می‌دهند ولذا انبیا نیامده‌اند به انسان بفهمانند که تو خدا داری، نه. این خودش می‌داند که دارد؛ بلکه آمده‌اند اون خدا را به او معرفی کنند. اونی که دنبالش می روی کدام هست؟ ولذا نشان می‌دهند در این عالم خالق را که معرفی؛ خب بله. کیست که نداند؟ حتی بت‌پرست هم خالق را معتقده.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ۚ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ ۚ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ ۖ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ[[2]](#footnote-2)

و اگر از آنها بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟» حتماً می‌گویند: «خدا!» بگو: «آیا هیچ درباره معبودانی که غیر از خدا می‌خوانید اندیشه می‌کنید که اگر خدا زیانی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند گزند او را برطرف سازند؟! و یا اگر رحمتی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند جلو رحمت او را بگیرند؟!» بگو: «خدا مرا کافی است؛ و همه متوکّلان تنها بر او توکّل می‌کنند!»

اگر از این‌ها بپرسی که خالق کیه، خب خالق را می‌داند. توحید در خالق را همه دارند. خالق که هست، اون خالق است که ربوبیت می‌کند؛ منتها بعضی خیال می‌کنند، اشتباه می‌کنند، اونی که خالق است، ربّ نیست؛ دیگری دارد ربوبیت می‌کند. دیگری مثلا بت دارد حوائج ما را برمی‌آورد. خالق دارند، خلق کرده، اما اونی که مرا می‌چرخاند دیگریه. خب این اشتباهه. قرآن نشون می‌دهد نه، همونی که خالق است همون ربّه. اون کسی که آفریده است و وجود داده است، همان است که او را تنظیم می‌کند؛ نه اینکه کسی وجود می‌ده و دیگری تنظیم میکنه. نه، تنظیم‌کننده همان است که ایجاد میکند؛ پس خالق همان است که ربّه. اون‌وقت ربّ همان است که معبوده. وقتی بنا شد که خالقی داریم، اون خالق همان ربّ ماست. اونی که ما را تر و خشک می‌کند، اونی که ما را از عزّت و ذلّت می‌دهد، اویی که مرگ و حیات می‌دهد، همان است؛ بنابراین معبود همان است. نه این که خالق کسی باشه، رب هم دیگری باشه، معبود هم مشخص سومی باشه، نه، یکی‌ست که هم خالقه هم ربّ استو هم معبوده. ولذا این سه مطلب، خالقیت، ربوبیت و الوهیت با هم تلازم دارند. یعنی انسان کرنش می‌کند پیش اون کسی که به اون نیازمند است، که تربیتش می‌کند. کی تو را تربیت می‌کند و ربوبیت می‌کند؟ همونی که تو را می‌آفریند. خب بنابراین وقتی بنا شد که خالق من ربّ من باشه، پس بنابراین معبود من همان است. من باید پیش همون کرنش کنم، تذلل کنم؛ اونی که ایجادم می‌کند و اونی که مرا می‌پروراند. آیه‌ی شریفه‌ اشاره به همینه. «ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُم» همونی که قبلا می‌گفتیم آیات قدرتش را نشون می‌دادیم

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ ۖ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ۚ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ[[3]](#footnote-3)

خداوند، شکافنده دانه و هسته است؛ زنده را از مرده خارج می‌سازد، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؛ این است خدای شما! پس چگونه از حقّ منحرف می‌شوید؟!

 شمس و قمر را به حسبان قرار داده، همین‌ها که از آسمان آب نازل می‌کند، با یک آب انواع میوه‌ها به‌وجود می‌آورد، همه‌چیز شما را حساب کرده در اختیار شما قرار داده، «ذلِكُمُ اللَّهُ». این ذات اقدس الله است. ربُّکُم، همان است که شما را تدبیر می‌کند، می‌چرخاند، اداره می‌کند، تحولات و تَطَوُّرات وجود را در شما پیاده می‌کند؛ نطفه را علقه می‌کند، مضغه می‌کند، جنین می‌کند، به دنیا می‌آورد و طفولیت و شباب و کهولت و همه‌ی این‌ها را پیش می‌آورد و بعد هم مرگ می‌دهد و بعد از مرگ هم مراحلی را دارد طی می‌کند، او الله است. «ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» چون اوست، پس معبودی هم جز او در عالم نیست. «فَاعْبُدُوهُ» همون رو عبادت کنید. اگه بنا باشه تذلل کنید، پیش او تذلل کنید. اگر کرنش، پیش او. دست حاجت چو بری، پیش خداوندی ‌بر، که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود. پیش دیگران کوچک نکن خود را. مشرک شدن ذلته. در پیش مثل خودت کرنش کنی یا از پایین‌تر از خودت. می‌خوای پیش جماد کرنش کنی، این که از شما پایین‌تره. پیش درختی کرنش کنی، پایین‌تر از شماست. پیش دریا کرنش کنی، مثلا پیش ماه و خورشید و ستارگان، مثل جماداند این‌ها که، از شما که پایین‌ترند. پیش فرعون و نمرود و شداد کرنش کنی، خب مثل شما هستند، مثل شما انسان‌اند، نیازمندند، به هوا محتاج‌اند، به زمین و نور محتاج‌اند. بنابراین خود را در مقابل غیر خدا کوچک نکن. «فَاعْبُدُوهُ» تنها او را عبادت کن. که عبادت او عین عزّته. تذلل پیش او عزّته. برای اینکه آدمی تذلل پیش او کند، خودش رو حرکت می‌دهد به کمال مطلق نزدیک می‌کند. غیر او انسان تذلل کنه، خودش رو کوچک می‌کنه، منحط می‌کند و لذا شرک، هم خلاف عقل است، هم خلاف فطرت انسان است و خلاف وجدان آدمی‌ست و موجب ذلت و انحطاط اوست. «ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُم» آن الله، ذات اقدسه، همان مدبر علیم و حکیم که اسمش الله است، او رب شماست. «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ خالِقُ كُلِّ شَيْ‌ءٍ» آفریدگار همه چیزه. حالا در این کلمه‌ی همه چیز باز اون کسانی که مسلک جبری دارند، گاهی دست و پا می‌کنند و به بعضی از آیات قرآن تمسک می‌کنند مثلا می‌خوان اون مسلک باطل خودشون رو اثبات کنند، گاهی به این جمله هم تمسک می‌کنند که قرآن گفته «خالِقُ كُلِّ شَيْ‌ءٍ» خداوند خالق همه چیز است. همه چیز را او می‌آفریند، از جمله‌ی این همه چیزها اعمال ما مثلا، اعمالی که انجام می‌دهیم، کارهایی که انجام می‌دهیم، که از جمله کارای ما گناهان ما آفریده شده‌اند. گناهانی که از ما ساطع میشه، این شیء است و خدا خالق همه چیزه مثلا؛ پس خالق اعمال ما هم هست، اعمال ما را هم او خلق می‌کند. وقتی او خلق می‌کند، خب من نمی‌توانم این کار را نداشته باشم مثلا. که همون مسلک جبری که می‌گویند دیگه، ... می‌کنند. خالِقُ كُلِّ شَيْ‌ءٍ که این گفته، پس اعمال ما هم شیء است و او خالق شیء است. خب جوابش که مکررا همه‌ش گفته شده که گاهی به تناسب برمی‌خوریم به این مبحث مکرر عرض شده که بله، خداوند خالق همه چیز هست اما در خارج وجود انسان، نظام عالم، نظام جبریه؛ این درش شکی نیست. در غیر جو عمل انسان، در خارج از عمل انسان، نظام عالم، نظام جبری است. زمین، آسمان، جمادات، حیوانات، نباتات، همه‌ی اینها به نظام جبری به‌وجود آمده‌اند یا خود انسان هم که خلق شده، ساختمان خود انسان هم همین‌جوره، در اختیار خودش نیست؛ اما وقتی به عمل آدم انسان که می‌رسیم، نه‌. اون حساب عمل انسان این نظام جبری ندارد؛ بلکه حساب عمل انسان، حساب اختیاره. این درش شکی نیست. و در این که خدا هم خلق می‌کند، درسته، منتها عمل انسان را خدا خلق می‌کند از مجرای اراده‌ی خود انسان؛ یعنی خود اراده‌ی انسان، مشیت انسان را وسیله قرار داده. خدا خلق می‌کند، این گفتار بنده را که الآن دارم تکلم می‌کنم، خدا خلق می‌کند؛ اما این تکلم را که خدا خلق می‌کند به‌وسیله‌ی اراده‌ی خودم، به‌وسیله‌ی زبان خودم، به‌وسیله‌ی ریه ای که دارم تنفس می‌کنم، با همین وسائل خدا خلق می‌کند؛ اما نه این‌که بدون اراده‌ی من خلق می‌کند. بله، سایر موجودات را مشیت او تعلق، بطور مطلق تعلق می‌گیره، به اراده‌ی من مربوط نیست. حتی ساختمان وجود خودم هم، به اراده‌ی من مربوط نیست. اما عمل من نه؛ عملی که از من صادر می‌شود خدا خلق می‌کند؛ اما از طریق اراده‌ی خودم، مشیت خودم خلق می‌کند. که منافاتی نداره. «خالِقُ كُلِّ شَيْ‌ءٍ» خب بله خداوند همه چیز را خلق می‌کند، اما غیر عمل انسان به‌طور مطلق اراده‌اش تعلق می‌گیره و خلق می‌کند و اراده‌ی انسان دخالتی در اون ندارد. اما به عمل انسان که می‌رسد، نه. عمل انسان را با واسطه‌ی اراده‌ی‌ خود انسان، مشیت خود انسان خلق می‌کند. پس این منافاتی نیست. تشبیه مثل که می‌زنیم، کلید که با کلید قفل باز می‌کنیم مثلاً. خب، من باز میکنم قفل را یا کلید؟ می‌گیم هردو، هم من باز می‌کنم هم کلید باز می‌کنه؛ این درش شکی نیست دیگه، کلید هم واقعاً قفل را باز می‌کند. ولی من باز می‌کنم. ولی من که قفل را باز می‌کنم به‌وسیله‌ی کلید باز می‌کنم. پس این هردو فاعله؛ کلید هم فاعله و این انسان هم که دارد قفل باز می‌کند، هردو فاعل اند؛ منتها دو تا فاعل در طول یکدیگر قرار گرفته‌اند، منتها همیشه تشبیه که می‌شود، این‌ها مکرر عرض شده، تشبیه که می‌شود در یک جهت تشبیه می‌شه؛ نه در همه‌ی ابعاد و همه‌ی جهات. که فوراً ذهن انسان به این برود که خب کلید اگر وساطتی دارد، خودش اراده ندارد، خود کلید اراده ندارد. اراده مال انسانی است که باز می‌کند. می‌گیم بله، ما تشبیه که می‌کنیم از یک جهت تشبیه می‌کنیم؛ یعنی همان‌طور که کلید وساطت دارد بر باز کردن قفل برای من، انسان هم وساطت دارد در خلق عمل برای خدا. خدا خلق عمل می‌کند؛ ولی به واسطه‌ی اراده‌ی انسان خلق عمل می‌کند. اون‌چنان که من قفل را باز می‌کنم اما به وساطت کلید باز می‌کنم. در این جهت تشبیه می‌کنیم نه در همه‌ی جهات. که مکرر عرض شده می‌گوییم زید مانند شیر است، یعنی در شجاعت مانند شیره؛ نه در دم داشتن مانند شیره. میگه او که دم دارد ولی زید که دم ندارد. زید در شجاعت مانند شیره. اینجا همین‌جوره‌. ما که می‌گیم انسان را تشبیه به کلید می‌کنیم، می‌گیم که با کلید قفل را باز می‌کنیم، نه اینکه بخواهیم بگیم انسان هم مانند کلید بی‌اراده است؛ که آن اراده ندارد، این هم اراده ندارد. نه، در وساطت شبیه آن هست. اون‌چنان که کلید واسطه است در باز کردن قفل برای انسان، انسان هم واسطه است در خلق عمل نسبت به خدا. خدا خلق عمل می‌کند اما به وساطت مشیّت انسان ولذا از این جهت عیبی نداره که قرآن فرموده «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» خب بله، بسیار خوب. خالق همه چیزه، همون‌طور که خالق زمین و آسمان هست، خالق وجود انسان هست، خالق عمل انسان هم هست. این درش شکی نیست. منتها سایر موجودات را اراده‌ی انسان دخالت نمیده درش؛ اما در اعمال انسان، اراده‌ی انسان را دخالت داده؛ یعنی اراده‌ی انسان، مشیت انسان، انسان انتخاب‌گر است. همه‌ی مقدمات را او فراهم کرده. او مرا ساخته است و حیات به من داده، وجود داده است، عقل داده، شعور داده، ریه داده، زبان داده، این‌ها هیچ در اختیار من نیست، این‌ها را او داده. هیچ‌گونه دخالتی من در وجود خودم، در حیات خودم، در زبان خودم، در ریه‌ی خودم، در این هوایی که هست، هیچ دخالتی ندارم. ولی این‌ها که فراهم شد، همه چیز جمع شد، بعد من سر دوراهی قرار می‌گیرم با همه‌ی این‌ها، الآن که اینجا نشسته‌ام من مخیَّرم که سکوت کنم یا حرف بزنم؛ الآن سر دوراهی‌ام. بعد از همه‌ی فراهم شدن اینا، زمین هست، آسمان هست، نور هست، هوا هست، ریه هست، زبان هست، عقل هست، شکل هست، همه‌ی اینها هست، بعد از همه‌ی اینها الآن من سر دوراهی‌ام، میتوانم سکوت کنم، هیچ حرف نزنم؛ میتوانم تکلم کنم. و انتخابگرم، خودم انتخاب می‌کنم و در این انتخابگری من هم شبهه‌ای نیست، خودم انتخاب میکنم. انتخاب می‌کنم که حرف می‌زنم و لذا با انتخاب خودم حرف می‌زنم، با اراده و مشیّت خودم حرف می‌زنم؛ بنابراین هیچ اشکالی نیست. هم انسان خالق عمل است، هم خدا خالق عمله. این تکلّم من، عمل منه. این تکلم را، هم من می‌سازم، هم خدا می‌سازد. منتها خدا این تکلّم مرا ایجاد می‌کند از طریق اراده‌ی من و انتخاب من و مشیت من.

پدری سرمایه می‌دهد به پسر مثلاً. خب اگر چنان‌‌چه این پسر سرمایه را برد و یه مؤسسه خیره‌ای به وجود آورد، اینجا مردم چی میگن؟ این مردم هم پسر را تمجید میکنن، هم پدر را. میگن آفرین بر این پدر، سرمایه داد پسر را به نوا رسوند مثلا. آفرین. سرمایه به او داد و این هم رفت و برای خودش خانه خرید و فرش و زندگی فراهم کرده. مرحبا بر اون پدر، مرحبا بر این پسر. اما اگر نه، پدر سرمایه داد این رفت یه مؤسسه‌ی فسادی به وجود آورد مثلا. مؤسسه‌ی فساد به وجود آورد. هم خودش را بدبخت کرد هم مردمی را. میگه مردم چی میگن؟ میگن مرگ بر اون پدر؟ نه، میگن مرگ بر این پسر. پدر که کار بدی نکرده. او سرمایه داده در اختیار اون گذاشته و از این جهت که کار بدی نکرده. پس کار بد این کرده که رفته سرمایه را مکان فساد به وجود آورده. از اینجا معلوم می‌شود که اون آیه هم که فرموده

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ۖ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ ۚ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا[[4]](#footnote-4)

(آری،) آنچه از نیکیها به تو می‌رسد، از طرف خداست؛ و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از سوی خود توست. و ما تو را رسول برای مردم فرستادیم؛ و گواهی خدا در این باره، کافی است!

اون آیه هم اینجا حل میشه. اون حسنه‌ای که تو انجام می‌دهی ریشه از خدا گرفته؛ منی که الان مثلا صحبت کنم اگر چنان‌چه صحبت صادق داشته باشم، خب اینجا مِنَ الله. می‌گیم خدا را شکر. خدا را شکرکه به من نیرو داد، قدرت داد، زبان داد، مثلا ریه داد، فکر داد، عقل داد، یه جمله‌ی خوبی گفتم. خدا را شکر. اما اگر نه، اینا را گرفتم از خدا این سرمایه‌ است دیگه. یه سرمایه گرفتم، وجود را گرفتم، زبان را گرفتم، ریه. حال اینکه غیبت کردم. اینجا چی؟ اینجا خدا را مذمت می‌کنی یا من، بنده را؟ خب بنده را. من خودم مسئولم. نمیگم خدا اینکار را کرده. نه، من مسئولم. بله خدا به من همه‌ی اینا را داده؛ ولی داده من آمدم این سرمایه را بر فساد به کار بردم. «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّه» اون حسنه‌ای که انجام می‌دهی واقعا از خداست؛ یعنی اگر خدا به تو نمی‌داد وجود را، اراداه را، فکر را، کی می‌توانستی مثلا این جمله‌ی ساده را بیان کنی؟ «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» بله، اون گناهی که می‌کنی واقعا همه‌ی مردم، هم عقل خودت، هم دیگران هم تو را مسئول میدانند نه خدا را. ولذا خودت هم میگی استغفرالله. یعنی خودت هم خود را مسئول می‌دانی. نمیگی خدا چرا بهم دادی، مثلا من دروغ گفتم؛ نه، خودش را مذمت می‌کنه لذا خود این استغفاری که انسان میند کاشف از فطرت خودشه. کاشف از اینه که خودش می‌فهمدکه این گناه را من کردم؛ پس من مسئول گناه خودم هستم. اینه که اگر من موفق به کار خیر بشوم خدا را شکر می‌کنم. و اگر کار بد انجام بدهم، خودم را مذمت می‌کنم. خود این کاشف از اینه که خودمم می‌فهمم فطرتا می‌فهمم کارای خوب من از خداست و کار بد من از منه. «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّه وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» مثل همون پدری که سرمایه به پسرداده، اون کار خیر انجام داده؛ میگن واقعا مرحبا بر اون پدرکه چنین کاری کرده و این حسنه را ایجاد کرده. اگر کار بد انجام بده، همه او را مذمت می‌کنند«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّه وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» پس این یک جمله می‌خواستم ذیل این آیه عرض شده باشه. «ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ خالِقُ كُلِّ شَيْ‌ءٍ فَاعْبُدُوهُ» او را عبادت کنید.

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ[[5]](#footnote-5)

خداوند آفریدگار همه چیز است و حافظ و ناظر بر همه اشیا است.

او بر همه چیز مسلطه. وکیله در اینجا همینه. وکلیه بر همه چیز مسلطه و اداره و تدبیر اوست در عالم کار می‌کند منتهی اراده و مشیت انسان را هم در سلسه‌ی نظام قرار داده.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ ۖ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ[[6]](#footnote-6)

چشمها او را نمی‌بینند؛ ولی او همه چشمها را می‌بیند؛ و او بخشنده (انواع نعمتها، و با خبر از دقایق موجودات،) و آگاه (از همه) چیز است.

چشم ها او را، احاطه به او پیدا نمی‌کنند ولی او همه‌ی چشم‌ها را برش احاطه دارد. همه‌ی دیدها در احاطه‌ی خداست و دیدنی‌ها در احاطه‌ی خداست. وقتی دید آدم در اختیارخدا شد در احاطه‌ی خدا شد، خب همه‌ی دیدنی‌ها هم در احاطه‌ی خداست اما چشم ما نمی‌تواند خدا را ادراک کند. این معلومه. یعنی ذات اقدس حق هیچ‌گاه تحت احاطه‌ی بصر درنمیاد. که چشم ببیند؛ چرا؟ این نقصه. اگر بنا شد دیدنی بشود، این نقصه. اگه بنا شد دیدنی بشود نقصه. چون اونی دیده می‌شود که ماده باشد و دارای جهت باشد و دارای شکلی باشد؛ محدود باشه، دارای رنگ باشه. و اصلا ما، نه تنها ذات اقدس حق جسم نمی‌شود باشه، ماده باشه، اصلا بنا باشد دیدنی بشود که میشه رنگ. چون ما با چشم خود چی می‌بینیم؟ حتی اجسام را نمی‌بینم. ما جسم را با چشم خود نمی‌بینیم؛ اونی که می‌بینیم، رنگ را می‌بینیم. ما به طور کلی خود اجسام در تماس نیستیم با اجسام. یعنی خود جوهر. جوهر اجسام در تماس نیستیم. اونی که در تماس با اجسامیم با رنگش، با عرضش ما در رابطه هستیم؛ لذا شما می‌بینید، بنده را می‌بینید، جسم را که نمی‌بیند که. رنگ را می‌بیند لذا اگه جسمی بی‌رنگ باشه دیده نمیشه اصلا. جسم بی رنگ دیده نمی‌شود اصلا. اونی که دیده می‌شود رنگ است که دیده میشه. و لذا اگر درآخرت خدا دیدنی بشود، از جسمیت هم تنزل می‌کنه پایین می‌آید که. یه عرضی از اعراض اجسام خواهد بود؛ پس اینکه درست نیست. ذات اقدس حق که ماده نیست. جسم که نیست که بره یه گوشه‌ای ‌باشه. چون بخواهد دیده بشه، باید در مکان باشه، هم ماده باشه، و هم در مکان باشه و هم در جهت باشه. اگر ماده نباشه، دیده نمی‌شود یا در مکان معین نباشه دیده نمی‌شود یا در جهت خاصی نباشه، دیده نمی‌شود؛ بنابراین اگر هم دیده بشود خیلی موجود محدودی خواهد بود. ماده خواهد بود، در مکان خواهد بود، در جهت خواهد بود، و ذات اقدس حق نامحدوده. اینه که نمی‌شود، چشم آدمی نمی‌تواند احاطه پیدا کند به ذات اقدس حق. برای اینکه چشم آدم رنگ را می‌بیند؛ نه تنها جسم را نمی‌بیند، حتی رنگ را می‌بیند. چشم‌ها احاطه به او پیدا نمی‌کند. «وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ»بله، وست که همه‌ی دیده‌ها در احاطه‌ی اوست. در عالم تقسیم می‌کنند که بعضی از اشیا داریم که هم می‌بیند و هم دیده می‌شود؛ خود انسان. خود انسان هم می‌بیند، هم دیده می‌شود. بعضی اشیا هست که دیده می‌شوند، اما نمی‌بیند؛ مثل این دیوار مثلا. دیوار دیده میشه، اما خودش نمی‌بینه. بعضی چیزها هست که نه دیده میشه و نه می‌بیند؛ مثل صفات باطنی ما. مثلا عدل، عدالت. عدالت خودش یک صفتی است در باطن آدم، نه می‌بیند چیزی را، نه خودش دیده می‌شود. عدالت دیده شدنی نیست و خود عدالت هم چشمی ندارد که ببیند. یک این صفتی است در درون انسان. ولذا عدالت، صفات درونی انسان نه می‌بیند، نه دیده می‌شود. اما خود انسان هم می‌بیند، هم دیده می‌شود. جمادات دیده می‌شوند اما نمی‌بینند. تنها موجودی که می‌بیند و دیده نمی‌شود، ذات اقدس حقّه. او می‌بیند و همه‌ی مفسرات، مدرکات را احاطه دارد؛ اما خود دیده نمی‌شود. بقیه‌ی موجودات گفتیم که برخی هم می‌بینند هم دیده می‌شوند، برخی نه می‌بینند نه دیده می‌شوند، بعضی دیده می‌شوند و نمی‌بینند؛ ولی تنها ذات اقدسی که می‌بیند و دیده نمی‌شود ذات اقدس حق است. «لا تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»و اوست که لطیف و خبیره. لطیف همان است که محسوس نیست. لطافتش اون‌چنان است که محسوس نیست. دراحاطه‌ی حس در نمی‌آید؛ احاطه‌ی حس درآید ناقصه. خبیر است؛ یعنی آگاه از تمام زوایای دست‌ها و خلقته.

حالا خدا که دیده نمی‌شود نه در دنیا و نه در آخرت. ولی تعجب‌آوره که بعضی علمای اهل تسنن خیلی تعجب آوره که که اون ها معتقدند که خدا در روز قیامت دیده می‌شود. خب خلاف عقله این مطلب. خب، اگر قرار باشد دیده نشود، دیده نمی‌شود؛ چه در دنیا، چه در آخرت. فرقی نمیکنه. قرار شد دیده بشه باید جسم باشه. اونی که دیده می‌شود جسم باشد. مگه خدا در قیامت جسم میشه؟ در دنیا جسم نیست و در عالم قیامت جسم میشه که دیده بشود؟ این که معقول نیست که. نه. خداوند نه در دنیا دیده می‌شود، نه در آخرت -قیامت- دیده می‌شود. بله، اگر مراد از دیدن، دیدن با چشم دل باشه، خب بله در دنیا هم دیده میشه. اگر دیدن با چشم قلب و دل باشه در دنیا هم دیده می‌شود، در آخرت هم دیده می‌شود. اگر مراد نه، دیدن با چشم سر باشه، نه در دنیا و نه در آخرت. هیچ شکی درش نیست.

و لذا قصه‌ای نقل شده از حجام ابن حکم که خدمت امام صادق علیه اسلام بودم، بعد یکی از یاران حضرت وارد شد به نام معاویه ابن وهب. این هم از اصحاب امام صادق علیه السلام. وارد شد گفت آقا دو مطلب من شنیدم میخوام از شما بپرسم. یکی این‌که می‌گویند که پیغمبر اکرم در شب معراج خدا را دید، به چه صورت دید؟ این سوال و دیگر اینکه می‌گویند انسان‌های مؤمن که به بهشت می‌روند، در بهشت خدا را می‌بینند؛ به چه صورت می‌بینند؟ این دو تا را سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که پیغمبر در شب معراج خدا را دیده، به چه صورت دیده؟ بهشتی‌ها در بهشت خدا را می‌بینند به چه صورت می‌بینند؟ این روکه گفت امام علیه السلام تبسم کرد به صورت او. یه تبسم تلخی که علامت نارضایی بود، بعد فرمود که خیلی زشته یک انسانی هفتاد سال، هشتاد سال در دنیا عمرکند و در مُلک خدا، مِلک خدا زندگی کند و نعمت های خدا را استفاده کند و عاقبت خدا را نشناسد. این برای اوخدا نشناسیه. خدا را نشناخته که احتمال داده که خدا دیده شود. حالا یا پیغمبر بوده یا دیگران. فرمود نه. نه رسول خدا، خدا را دیده، نه انسان‌های بهشتی در قیامت خدا را می‌بیننند اینجور نیست. اگر گوینده منظورش اینه که با چشم دل می‌بینه، بله. این حرف درسته. با چشم دل، با چشم قلب، هم رسول‌الله خدا را دیده، هم بهشتی‌ها خدا را می‌بینند، هم انسان‌های صالح‌العمل که خود خدا فرموده

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۖ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا[[7]](#footnote-7)

بگو: «من فقط بشری هستم مثل شما؛ (امتیازم این است که) به من وحی می‌شود که تنها معبودتان معبود یگانه است؛ پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند!

اون کسی که مؤمن صالح‌المعمل باشه در حد صلاح عملش، خدا را لقا می‌کند. خدا را دیدار می‌کند؛ اما دیدار با چشم قلب. اگر منظور چشم سر باشه، نه، این کفر است. کسی که خدا را تشبیه به مخلوق کند در دیده شدن، این کفره. بعد فرمود که «انَّ الْأَبْصَارَ لَا تُدْرِکُ إِلَّا مَا لَهُ لَوْنٌ» چشم‌ها فقط رنگ را می‌بینند. اینجا امام علیه السلام رنگ را فقط نشون میده که حتی جسم هم نمی‌بینند؛ چشم جسم را هم نمی‌بیند. هیچ‌وقت اجسام‌ دیده نمی‌شوند. اونی که دیده می‌شود رنگه. «إِنَّ الْأَبْصَارَ لَا تُدْرِکُ إِلَّا مَا لَهُ لَوْنٌ وَ کَیْفِیَّهً وَ اللَّهُ خَالِقُ الْأَلْوَانِ وَ الْکَیْفِیَّه» نه اینکه خودش معروض لون باشه و العیاذ بالله جسمی باشه و ماده‌ی محدودی باشه در گوشه‌ای، نیست. پس این هم یک مطلب از آیه‌ی شریفه «لا تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»

خلاصه این وظیفه‌ی انسان که از آیات استفاده کردیم که اون انسان، اون انسانی که احساس می‌کند مسخر فرمان خداست، در این عالم که دیشب نمونه ای عرض شد که خداوند فرماندهانی بر وجود آدم مسلط کرده، مسخر اون فرمان‌هاست. غریزه‌ی جنسی فرمان می‌دهد، گرسنگی فرمان می‌دهد، تشنگی فرمان می‌دهد، قوه‌ی دافعه از میان امحا و احشا فرمان می‌دهد و انسان نمی‌تواند اطاعت فرمان نکند، حالا آیا این انسان مسخر فرمان نباید اندکی بی‌اندیشد و اون فرمانده را بشناسد؟ که واقعا ببینه کیست این همه فرمان را صادر می‌کند؟ این نیروهای قوی نامرئی را بر من مسلط کرده، با چشم خود اون‌ها را نمی‌بینم، با گوش خود صدای اونها را نمی‌شنوم؛ ولی خودم را در تسخیر اون‌ها می‌یابم که مسخر فرمان اون‌ها هستم، نمی‌توانم اطاعت فرمان نکنم. نباید بی‌اندیشه که آیا این فرمان‌ها به چه منظور صادر میشه؟ مرا و میلیون‌ها افراد بشر را می‌آورد در این دنیا یک عمر می‌دواند از این سو به اون سو، به خاک برمی‌گرداند، دوباره از خاک انسان‌ها می‌سازد، باز همان‌ها را می‌دواند و به خاک برمی‌گرداند. «کُلَّ يَوْمٍ هُوَ في‏ شَأْنٍ» علی‌الدوام کارش اینه. هی انسان‌ها می‌سازد، خاک می‌کنه، دوباره از خاک انسان می‌سازه، دوباره خاک می‌کنه، آیا به چه منظور؟ برای چی این‌همه میلیون‌ها بشر را می‌آورد و خاک می‌کند و دوباره از خاک می‌سازد. منظور چیست؟ نباید بفهمد که این‌ها را از کجا می‌آورد؟ به کجا می‌برد؟ برای چی می‌آورد؟ و برای چی می‌برد؟ این عیب بشر نیست که وارد بشود توی یه خانه‌ای سفره‌ی گسترده‌ای ببیند، غذاهای الوان سرسفره بنشیند و بخورد و بیاشامد، بعد هم برود هیچ اعتنا نکند که صاحب این خانه کی بوده، صاحب این سفره کی بوده، برای چی این غذاها را ساخته؟ چرا ضیافت کرده؟ ما الان روی زمینی زندگی می‌کنیم با این عظمتش ذره‌ای است در مقابل خورشید، خورشید با آن عظمت ذره‌ای است در مقابل کهکشان، کهکشان با اون همه عظمت و خلقت ذره‌ای است در مقابل عوالم دیگر خلقت ما. آمده‌ایم یک عمر روی این کره‌ی خاکی زندگی می‌کنیم، این کره‌ی خاکی‌ای که به حساب ذره‌ای هم نمیاد در جنب عوالم دیگر، ولی یک عمر روی زمین زندگی می‌کنیم، عاقبت هم نه زمین را می‌شناسیم نه صاحب زمین را می‌شناسیم؛ فقط بله، دنبال اینکه بخوریم و بیاشامیم و تولید نسلی کنیم و دنبال تحصیل پول هم باشیم و فقط منابع مادی تامین بشود. آیا این عیب نیست بر بشر؟ که واقعا انسانی به این کیفیت همه‌ی نعمت‌ها را که روز قیامت صاحب این خانه ما را مورد توبیخ قرار بده، بگه آمدید تو خانه‌ی من سر سفره ی من نشستید نعمت‌های من را خوردید، اعتنا هم به من نکردید و دستت درد نکنه هم به من نگفتید. «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعيمِ»[[8]](#footnote-8)

سپس در آن روز (همه شما) از نعمتهایی که داشته‌اید بازپرسی خواهید شد!

 یک روزی حتما شما را نگه می‌دارم و از این نعمتها مورد سوال پرسش قرار می‌دهم که چکار کردید شما.

خب این ماه مبارک رمضان هم نعمت بزرگی در اختیار ما قرار گرفت و بعد هم حالا تمام می‌شود که امشب حالا، شب آخر ماه مبارک رمضان. امام سجاد علیه السلام اون چنان وداع می‌کند با ماه رمضان مثل عزیزی که از او به مفارقت می‌رود، جدا می‌شود. چه بسا ما خوشحال می‌شیم؛ چه خوب شد از رنج ماه رمضان ما راحت شدیم، گرسنگی داشتیم، بی‌خوابی داشتیم، برنامه‌ای به هم خورده بود و ما حالا که شب آخر ماه رمضان می‌شود، ما خوشحال چه بسا باشیم؛ اما امام سجاد علیه السلام واقعا اشک می‌ریزه درفراق ماه مبارک رمضان این دعای وداع ماه رمضان را شما مطالعه بفرمایید در صحیفه‌ی سجادیه. مانند مادری که با جوانش وداع می‌کند، او هم به سفر مرگ می‌رود، چقدر دل سوخته است؛ امام سجاد علیه السلام چنینه. حالا به هرحال این‌گونه بدبختی‌ها برای انسان هست که نشناسد و خودش را آلوده کند و رحمات و برکات را هم از نعمت های خدا نگیرد و با دست خالی برود و ما چه می‌دانیم که عالم پس از مرگ ما به چه کیفیت خواهد گذشت

وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ[[9]](#footnote-9)

اگر ستمکاران تمام آنچه را روی زمین است مالک باشند و همانند آن بر آن افزوده شود، حاضرند همه را فدا کنند تا از عذاب شدید روز قیامت رهایی یابند؛ و از سوی خدا برای آنها اموری ظاهر می‌شود که هرگز گمان نمی‌کردند!

 ما آدم خودشم خیال می‌کنه که داره به راه می‌رود، اما همین باطنش روشن بشه، میگه یه منبر میرم و ارشاد می‌کنم و هدایت می‌کنم، عبادت حساب بشود؟ ما چه میدانیم در باطن کار اون باطن نیت انسان چه جور باشه که وقتی که مرد سقوط می‌کنه.

این قصه را از تفسیر نور البیان دیدم که اونجا نقل میکنه از انسان معصیت کاری از دنیا رفته بود، آدم بی‌راهی بود، بعد وقتی که میخواستند قبر براش بکنن، قبر که کندن ماری عظیم در اون قبر دیدن، می‌خواستن دفن کنن خب اونجا دفن نکردن، قبر دیگری کندن، باز همون‌جا مار رو دیدن، قبر سوم کندن دیدن باز همون‌جا مار را دیدن، سی تا قبر کندن در همه‌ی اون‌ها مار رو دیدن عاقبت فهمیدن این با مار باید محشور بشه. «وَلا یُمکِنُ الفرارُ مِن حُکومَتِ» می‌خواد از حکومت خدا فرار کنه، نمی‌شود. بله، بالاخره آدمی تو این راه می‌افتد که دیگه زیر دست غسال می افته؛ این آدمی که این‌قدر زرق و برقی داره و کر و فری داره و زمین و زمان به هم می‌دوزه، عاقبت می‌افته روی سنگ غسال‌خانه و غسال پشت و روش می‌کنه. می‌خوان زیر خاک هم که بگذارن به این کیفیته. عاقبت دیدن نمیشه چاره‌ا‌ی نیست بالاخره باید دفن بشه دیگه. اون رو با همون مار دفنش کردن. این عمل سوءـه. حالا اون که روایات داریم مسلم که این‌گونه جریانات هست که اعمال انسان مجسم خواهد بود. این شکی درش نیست. روایات و آیات ما زیاده. که اعمال انسان مجسم میشه؛ اما حالا گاهی این تجسم جوری میشه که دیگران هم ببینند این خیلی تعجب آوره. حالا خود انسان که مرده است در عالم برزخ مشاهده می‌کند اون اعمال بدش را به اون کیفیت اون درش شکی نیست اما حالا دیگران هم بخواهند ببیننند در عالم دنیا که هستند این تعجب آوره. امکانش هست و نمیشه بگیم حالا چون مار است راست نیست؛ چون این که درست نیست.

 شیخ الرئیس مغز متفکر عالمه. از همه‌ی ما هم در معقولات خیلی راسخ‌تره. اون کسی هم نیست که حالا عقلش به این سادگی فریب بخوره. ولی در انتها او می‌گوید «کل ما قَرَعَ سَمعُکَ مِنَ العَجائِبِ فَذَرهُ فی بُقعَة ِالاِمکانِ ما لَم یَذُدْکَ عنهِ قائم‌ُ البُرهان» هرچه که مطلب غریبی، عجیبی به گوشت خورد فورا نگو نیست. این غرور در تو نباشد؛ فورا نگو نیست. بگو ممکنه باشه، منتها من حالا راه رسیدن اون را پیدا نکردم. نخواسته بگه که شما هرچه شنیدی قبول کنی. نه، هر چه که شنیدید فورا قبول کنید بگید هست؛ نه، اینجور نباشید. این هم سادگیه؛ اما از اون طرف هم مغرور هم نباشید، که هرچه شما شنیدید قابل هضم برای شما نیست، بگید نیست. بله هرچه شنیدید فورا قبول نکنید هرچه هم شنیدید فورا ردشم نکنید. چون که حقایق عالم که با فکر شما تنظیم نمیشه که. که بگیم فکر شما شاغول برای ساختمان عالمه. با فکر شما اندازه می‌گیرم. هرجا با فکر شما جور نیامد این نیست. نه، اینجور نیست این گفتار بسیار پخته‌ایه. یعنی یک مرد پخته‌ای دارد این جمله را می‌گوید. «کل ما قَرَعَ سَمعُکَ مِنَ العَجائِبِ فَذَرهُ فی بُقعَة ِالاِمکانِ ما لَم یَذُدْکَ عنهِ قائم‌ُ البُرهان» هر مطلب غریب و عجیبی به گوشت خورد، بگو که ممکنه باشد ولی من نمی‌توانم به رمز او پی ببرم. ممکنه باشد. خب بله، حقایق عالم زیاده.

و همین تفسیر که عرض کردم کس دیگری نقل می‌کنه یک مرد صالحی، البته همه‌کس نمی‌تواند برسند به این ادراکات. یک مرد صالح خیلی ریاضت کشیده‌ای در دنیا، که این گفته بود که من وقتی در یک قبرستانی بودم، مقبره‌ای آوردن یکی دفن کردن، وقتی بازماندگان رفتند، من تنها که بودم بعد یه صدای مهیبی از داخل قبر به گوشم خورد. عرض کردم صداها در عالم برزخ هست؛ دیدنی‌ها و صداها ولی حالا به گوش آدم‌های دنیا برسد، این تعجب‌آور است. و این قابل ...

... یکی را می‌کوبند بعد دیدم که قبر شکافته شد، یک سگ سیاهی بیرون آمد از اون. من رفتم فهمیدم که این جوری هست که می‌شود باهاش سوال کرد. گفتم چه بود اون صدا در قبر تو را می‌کوبیدند با اون میت را می‌کوبیدند؟ گفت من عمل بد او بودم؛ منتهی در داخل قبر که رفتم اونجا سوره‌ی یاسین را دیدم. سوره‌ی یاسین را دیدم؛ او با جمال زیبایی و بر من غالب آمد، دعوامان شد با او؛ من خواستم بمانم پیش او، او می‌خواست بماند پیش او. و او قوی‌تر بود. من را کوبید و از قبر بیرونم کرد. خب، این آدم خوشبختی بوده. این آدم خوشبختی بوده که عمل حسناتش غالب بوده بر سیئاتش. حسناتش غالب بوده بر سیئاتش. سیئه هم داشته، حسنه هم داشته؛ ولی سیئاتش غالب بوده و اونجا که رفته هم حسنه‌اش مجسم شده، اون سوره‌ی یاسین مثلا که با اون انس داشته. سیئه‌ش هم مجسم شده، سگ شده. این‌ها با هم نزاعشان شده اما غالب شده، بیرون کرده. خب این خوشبخته؛ اما برعکسشم ممکنه دیگه. سیئاتش غالب شود و او را بیرون کند و او همیشه اونجا بمانه.

روایت داریم این مطلب را که مطمئن باشید شما تنها دفن نمی‌شبد؛ در زیر خاک شما تنها دفن نمی‌شید. این حدیث نبویه. حتما یک موجود زنده‌ای با شما دفن خواهد بود. این مسلمه. لذا ممکنه «إِن کانَ کَریما» اگر یک موجود بزرگواری باشد و خوش خلق و خوش‌رو باشد، خوشا به حال تو که با تو مأنوسه. و اگر موجود بدی باشد و سوزان و گدازان باشه، اونوقت باز هم بدبختی. روایت داریم که حتما یک موجود زنده‌ای با شما دفن خواهد بود. و اون عمل شماست. تا چه‌جور باشه. و عرض کردم این مسائل گاهی اوقات خداوند مصلحت که بدانه، به گوش چشم بعضی افرادی که آمادگی داره ممکنه برسه. ولی در خود عالم برزخ ما روایت مسلم داریم در ادله‌ی قاطع داریم که در عالم برزخ انسان حتما با اعمالش محشور خواهد بود. تا روز قیامت برسه محفوظه؛ در خود اون قیامت هم محشور خواهد بود. حالا به سمع انسان‌های دنیایی برسد.

این حدیثی که عرض می‌کنم مرحوم کلینی نقل می‌کنه دربسیاری از کتاب‌های معتبر ما هم نقل شده این حدیث که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نشسته بودن با اصحابشون بعد ناگهان... ...صدا از کجا بود؟ گفتند الله و رسوله اعلم؛ خدا و پیغمبرش می‌دانند. فرمود که این سنگی بود از طبقه‌ی اعلای جهنم پرتاب شده بود از طبقه‌ی اعلای جهنم. هفتاد سال بود که طی طریق می‌کرد، الان رسید به قعر جهنم و این صدا از افتادن او به قعر جهنم بلند شد. هنوز کلام پیغمبر تمام نشده بود صدای ناله و شیون از خانه‌ی مرد منافقی بلند شد، معلوم شد که در همون لحظه مرده و عمرشم هفتاد سال بوده. هفتاد سال بوده که بعد معلوم شد این سنگی که رسول خدا فرمود از طبقه‌ی اعلای جهنم پرتاب شده، این سنگ آتش‌خیز همان مرد منافق بوده که هفتاد سال با اعمال و اخلاق ناپاکش راه جهنم را می‌پیموده. در لحظه‌ی مرگش افتاده به دست ملائکه‌ی غلاظ و شداد جهنم افتاده. افتاد به قعر جهنم برزخی. چون جهنم محشری داریم و جهنم برزخی داریم. که الان گذشتگان ما در عالم برزخ هستند؛ حالا یا در جنت برزخی یا در جهنم برزخی. به هر حال یا در بهشت برزخی یا در جهنم برزخی‌اند. رسول خدا فرمود این اون بوده. حالا گاهی اوقات خدا که مصلحت می‌داند منظره‌هایی از عالم برزخ یا عالم آخرت را به وضعی که مناسب با این عالم باشد به چشم و گوش بعضی آدم‌های مستعد و آماده می‌رساند. که تنبهی حاصل بشود. که عبرت‌شان زیاد باشه و آمادگی برای اون عالم پیدا کنند. حالا این‌ها را عرض کردم قابل انکار نیست. یعنی امکانش مسلمه. اما حالا برای ما هضمش ممکن نباشه خب بسیار خوب همه چیز برای فکر ما این قابل هضم نیست. و ما را هم مکلف نکرده‌اند هرچه را که شنیدید، حتما بپذیرید؛ اما مکلف کرده‌اند که هرچه را شنیدید به نظرتان قابل هضم نیامد، ردش نکنید. بگید ممکنه باشه تا برسیم. ما که نرسیدیم به اون‌جا هنوز که. تا برسیم اونجا که ببینیم چه خبره. آیا موقع مردن چه بدبختی‌ای، چه سکراتی داریم که اینجا این آیه ای که قبلش بود و نخوانده بودیم که «َلوْ تَری إِذِ الظَّالِمُونَ فی غَمَراتِ المَوْتِ»[[10]](#footnote-10) اگه ببینیم اون موقعی که به گرداب‌های مرگ افتاده است، انسان ظالم. حالا انسان ظالم گفته میشه نه تنها ستمگری است که به حق مردم تجاوز کند، نه. به طور کلی ظلم گاهی به خدا می‌شود، گاهی نسبت به خود انسان میشه، گاهی نسبت به معصوم میشه. به هر حال انسان ظالمی که از مرز بندگی تجاوز کرده، آیه می‌فرماید در حال جون دادن ملائکه دست خودشون رو باز می‌کنند به سمت اون و میگن «أَخْرِجُوا أَنفُسَكُم» جان بدهید. «أَخْرِجُوا أَنفُسَكُم» جان بده. حالا جان بدهید که اختیار دست خودش که نیست که بدهد یا ندهد. برای تعقیل گفته می‌شه این مطلب. و الا این کار جان گرفتن مال ملائکه‌ای است که قبض روح می‌کنند. اون چه بخواد بده چه نده ازش می‌گیرند یعنی قبض روح می‌کنند. اونجا که خطاب میشه «أَخْرِجُوا أَنفُسَكُم» جان خود را بیرون بیاورید، جان بدهید تحقیر مثل اینه که بگیم بمیر حالا. خب مردن کسی در اختیار او نیست که. بخوام تحقیر کنم حالا بمیر به جزای خودت برس. اینجا هم ملائکه خطاب می‌کنن اگر اون موقعی که اینها به گرداب سکرات مرگ افتادن ببینید «وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ ۖ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ» امروز باید به گرداب عذاب خوار آوری شما بیفتید. «الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ» در دنیا که بودید حق را نمی‌پذیرفتید تمام هرچه هست غرور بود و لجاج بود و عناد حالا که لجاج و عناد بود، بچشید. این عذابی که الان نصیب شما می‌شود بچشید. این آیه‌ی قرانه که نشان می‌دهد موقع جان دادن یک چنین خطابات قهر آمیز و توبیخ آمیز از جانب ملائکه به انسان خواهد رسید. آدمی را جوری ساخته‌اند میتواند وقتی برسد دم در بهشت که ملائکه بهشت به او سلام کنند «َسلامٌ عَلَيْكُمْ»سلام بر شما. داخل بهشت بشوید. «فُزْتُمْ» حالا رستگار شدید. انسانی که این ارزش را دارد به جایی می‌‌رسد که ملائکه میگن ومثل اینکه به سگ گفته می‌شود ... این جور به انسان خطاب ملائکه بشود. که بگه خفه بشوید حرف نزنید انسانی که شرافتی دارد بتواند برسد ملائکه احترام بگذارند «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِين» اما به انسان این‌جور توبیخش کنند که انسان هرچه فریاد بکشد و بگه «یا مالک» از مالک جهنم بخواهد که از خدایت بخواه در مورد من تجدید نظرکند، جواب بشنود که نه، ... خیلی باید بمانید توی جهنم دست و پا بزنید ... لال و خفه بشوید دیگه واقعا حرف نزنید.

پناه بر خدا می‌بریم. خدا هم راه را بازگذاشته برای ما و این ماه رحمت آمد و نمی‌دونیم چه مقدار از این ماه رحمت را بهره بردیم، نمی‌دانیم. حالا بستگی به لطف و عنایت پروردگار دارد. ولی به هر حال اونی که همیشه مایه‌ی دل خوشی ماست این محبتی است که نسبت به خاندان عصمت علیهم السلام و الصلاه داریم این مایه‌ی دل خوشی ماست. که در این جو که ما قرار گرفته‌ایم این حتما این چشم امید ما به کف با کفایت مولی المتقین امیرالمومنین صلوه الله و سلامه علیه است که بله اگر در رحمتی باز باشه همینجاست. ان‌شاءالله. خدا را قسم می‌دهیم به حرمت امیرالمومنین و به حرمت ولی زمان ارواح العالمین له الفداء، به دست ولی عصر ارواحنا فداه، این قلب‌های ما را از آلودگی‌ها تاطهیر بفرماید، بعد از تطهیر قلب‌های ما را تنویر به نور ایمان و معرفت خودش و اولیایش ... مخصوصا در خانه‌ی امام سیدالشهدا که دیگه در اون‌جا باب رحمت واسعه‌ای است که حتی شاید این روایت باشد که روز قیامت هر دری که انسان می‌رود بر اون درها افراد خاصی وارد می‌شوند اما باب الحسین باب بسیار عمومی و پر جمعیتیه. اونجا ازدحام جمعیت زیاده. یعنی کسانی که از راه‌های دیگه راهشون نمیدن، از این در راهشون میدن. چه بسا باب الصلوه ما را راه ندهند، از در نماز بگن نمازاتون خوب نیست؛ آفت داره. روزه‌ی شما خوب نیست. حج شما آلودگی داره. سایر اعمال شما. اما باب الحسینعلیه السلام نه. باب وسیعی است که اون‌جا دیگه برسید ان‌شاءالله محبت امام حسین علیه السلام کار خودش را خواهد کرد ان‌شائالله و اون‌شب هم عرض شد که فرموده‌اند بهشت هم مال امام حسین علیه السلام است. اون کسانی که محب امام حسین بوده‌اند و زائر امام حسین بوده‌اند در اونجا صاحب مسکنند. و اون‌هایی که زائر نبوده‌اند مهمان بهشتیانند. و ما ان‌شاءالله امیدواریم که در بهشت هم صاحب غرفه‌های بهشتی باشیم، مساکن جنت در در سایه ی محبت امام حسین علیه‌السلام.

1. سوره انعام، آیه 102. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره زمر، آیه 38. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره انعام، آیه 95. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره نساء، آیه 79. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره زمر، آیه 62. [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره انعام، آیه 103. [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره کهف، آیه 110. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره تکاثر، آیه 8. [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره زمر، آیه 47. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره انعام، آیه 93. [↑](#footnote-ref-10)